

# فرهنگ ملی

## و

# فانوس کشان استعمار

در اولین برخورد با فرهنگ غربی دست و پای خود را گم کردیم و از آن پس همچنان وضع غفلت‌زدگی و پذیرندگی خود را ادامه دادیم این گناه متوجه خود ماست متوجه شرق شناسان نیست.

ما بودیم که در برابر این دلالتان استعمار خود را حقیر و تسلیم‌شدنی نشان دادیم. چین و ژاپن و هند نیز در معرض چنین آزمایشهایی قرار گرفتند ولی هر یک به شیوه‌ای آگاهانه دیربازود تا حدودی خود را بازیافتند. اگر ما قدر و قیمت میراث‌های مادی و معنوی خود را می‌شناختیم هیچ عمده استعماری جرأت نمی‌کرد آنها را برایگان از ما برباید. بیگانگی ما از فرهنگ ملی کهن خودمان بود که امکان بهره‌برداری استعماری به شرق‌شناسان داد. این کتیبه‌های بیستون، این ویرانه‌های پرسپولیس، قرن‌ها در برابر دیدگانمان قرار داشتند بی آنکه کنج‌کاوی ما را برانگیزند. ما برای این چیزها ادراک ارزش نمی‌کردیم. بی‌اعتنا از کنار آنها می‌گذشتیم و احیاناً افسانه‌های دیو و پری برای آنها می‌پرداختیم. می‌فرمایید شرق‌شناسان فانوس‌کش استعمار هستند، بسیار خوب. ولی اگر دانش و دقت نظر و همت پژوهشگرانه همین فانوس‌کش نبود بنده و جناب عالی از فرهنگ دیرین خود چه اطلاعی داشتیم؟ اکنون شما بهترین کاری که می‌توانید بکنید این است که این فانوس را از دست شرق‌شناس خارجی بگیرید و از آن برای شناخت واقعی فرهنگ ملی خود استفاده کنید، نه اینکه فانوس و فانوس‌کش هر دو را به‌رگیار لعن و نفرین و هشام‌بندی از این کار چه سودی می‌برد؟ اظهار دشمنی نسبت به پژوهش‌های پژوهش و آموزش غربی و آرزوی بازگشت به زندگی قدیم نه تنها خللی به ارکان استعمار وارد نمی‌سازد بل از جهاتی به سود استعمار هم تمام می‌شود. می‌فرمایید تحصیل کرده‌های امروزی غالباً بی‌سوادند، به فرض که این طور باشد این چه ربطی دارد با شرق‌شناسی؟ این فقط نشان می‌دهد که ما در اقتباس فرهنگ غربی آگاهانه عمل نکردیم و البته می‌دانید تا وقتی که معنی دانش و پژوهش در نظام ارزشی‌هایی که برای خود ترتیب داده‌ایم جای مناسبی را احراز نکند و آن عطش تحقیق و جستجو در ما پدید نیاید و از آن بالاتر تا وقتی که بی‌سواد خریدار بیشتری داشته باشد تا باسواد، آش همین است و کاسه همین. بجای مدارس میز و نیمکتی عوره نثرت شما، اگر در کنج حجره‌های تاریک و مرطوب هم درس بخوانیم باز آش همین خواهد بود و کاسه همین.

حضرت انجوی مسلماً به این نکته واقف است که آرزوی بازگشت به شیوه تعلیم دیرین و سنتی هرگز برآورده نخواهد شد. این آرزوی محال نیز مانند لعنت و نفرینی که ایشان نثار اجداد شرق‌شناسان کرده‌اند فقط یک دستاویز خیالی است برای جبران خیالی کمبودها و غفلت‌ها و ضعف‌ها، بی‌آنکه بتواند عملاً هیچ مشکلی را حل کند. اما در عالم واقع اگر بخواهیم دانش را از اسارت استعمارگران رهایی بخشیم هیچ چاره‌ی نداریم جز اینکه بقیه در صفحه ۵۵

در شماره ۸۵ نگیین مقاله‌ای شورانگیز از حضرت انجوی زیارت شد. مقاله که نه، لعنت‌نامه‌ای بود نثار «پدر وجد همه فانوس‌کشان و چرانچی‌باشی‌های استعمار و دلالتان مظلمه» که نام مستشرق بر خود نهاده‌اند. نمونه‌هایی نیز از تباری روابط مرموز میان این شیدان با برخی از دکانداران داخلی، و وابستگی ایشان باشبکه‌های استعماری ارائه شده بود، از آن جمله چگونگی اعطای لقب مظهر علی از طرف حاجی پیرزاده به ادوارد براون که حضرت انجوی متن لقب‌نامه و نیز مطالبی از سفرنامه براون را به‌یاری حافظه خود بر قلم جاری کرده بودند. سپس آقای انجوی بایبانی سخت همچنان آمیز یادآور شدند که به‌راهنمایی همین فانوس‌کشان بود که غارتگران استعماری با دستکاری گروهی سوداگر داخلی، هر چه از آثار هنری قدیم بافتند از خشت خام گرفته تا کتب خطی و اشیاء زرین و سیمین هم‌را با برایگان یاب‌نشین بیخ‌ربودند و در موزه‌های مغرب زمین انباشتند و به‌عقیده ایشان شرق‌شناسی در واقع وسیله‌ای بود برای خدمت به‌هدف‌های استعماری، و عملیات شرق‌شناسان را می‌توان بخشی از تجاوزات استعماری برای غارت همه منابع زیرزمینی و روزمینی دیگران دانست.

تا اینجا بانظر جناب انجوی موافقم و اگر بررسی باید بکنم این است که چرا ایشان با احاطه‌ای که به جزئیات کارهای شرق‌شناسان دارند شواهد بیشتر و گویاتری از چگونگی ارتباط این دلالتان مظلمه با عوامل استعماری به قلم نیاورده‌اند؟ ولی از این که بگذریم با سایر نظرات ایشان در زمینه حفظ شیوه‌های پژوهش و آموزش غربی و درباره بی‌نظم بودن یازبان‌بخش بودن مدارس جدید و بطور کلی اظهار نوعی عناد نسبت به دانش جدید، نمی‌توانم همراه باشم. به‌عقیده من اصولاً این مطالب چندان ربطی با مسئله شرق‌شناسی ندارد. شرق‌شناسی داستانی دیگر است و آشنایی ایرانیان با فرهنگ غربی جریانی دیگر داشت بطوری‌که هرگاه فرض کنیم که مطلقاً چیزی به‌نام شرق‌شناسی هم وجود نمی‌داشت باز هم هیچ عاملی نمی‌توانست مانع نفوذ فرهنگ غربی در ایران شود. این مطلب امر تازه‌ی نیست و اختصاص به این قرن ندارد. از دیرزمان همیشه چنین بود که فرهنگ‌های گوناگون درهم می‌آمیختند و این آمیزش آسیمی به کوشش‌های کمال‌جویانه انسانها وارد نمی‌ساخت بل که غالباً موجب شکفتگی و باروری بیشتر آن می‌شد. - عصبانی نشوید می‌دانم که الآن خواهید گفت در طول تاریخ ایران هر وقت که ایرانی ره و رسم مألوف خود را فرو رهاست و رسم و آیین دیگران را پذیرفت زبان‌دیده و از خود بیگانه شد. - فرض که این طور باشد باز هم اصل واقع‌بینی حکم می‌کند که اضطرابی بودن پاره‌ی از رویداد‌ها را انکار نکنیم منظوم جبر تاریخ به آن مفهوم غلیظ و شدید نیست بلکه می‌خواهم بگویم ایرانی یا هر ملت دیگر هنگامی با سوی فرهنگ بیگانه گرایش پیدا می‌کند که یا واقعاً دچار کمبود و فقر فرهنگی باشد یا اینکه از غنای فرهنگ ملی خود بی‌خبر مانده باشد و بدبختانه در هنگام آشنایی ایران با مغرب زمین این هر دو علت وجود داشته است. اگر ما

## فرهنگ ملی و... (بقیه)

سبب کند . حالا این منطق در دنیای ما تاچه حد می تواند منشا اثر باشد آن مسأله دیگری است . قدر مسلم این است که توسل به لعن و نفرین وآه وافسوس هیچ سود ندارد و آن کسی که بر مظلومیت خویش ندبه و زاری می کند هر چند موجودی است قابل ترحم اما توقع احترام از کسی نمی تواند داشته باشد . کیهان . ۱ .

باز هم به نیروی دانش مجهز شویم . این دانش نیست که استعمار را بوجود می آورد ، این استعمارگران هستند که از دانش سوء استفاده می کنند و به همین جهت است که شما آقای انصوری با توجه به گفته سانی ، اصطلاح چراغداری را برای شرق شناسی بکار بردید و خوب کردید . ولی اینکه شما نفرت از استعمار را گسترش دادید و این نفرت را متوجه خود دانش مغرب زمین کردید باشما همراه نیستیم . شما نمی توانید منکر دقت علمی و روح پژوهشگر دانشمندان غرب باشید واما این مسأله که آیا این برتری علمی برای غربیها ایجاد حقی می کند یا نه ، مطلبی است درخور بحث . تا از کدام نظرگاه به مسأله بنگریم . من بعنوان يك ایرانی مسلماً نمی توانم قبول کنم که صرف بهره مندی از دانش و هوش بیشتر ، مجوزی برای غارت های استعمارگرانه باشد ولی از سوی دیگر همین من که این حرف را می زنم یقین دارم که اگر من هم بجای آنها بودم و از حیث دانش و فن همان مقام را داشتم و تابع همان نظام اجتماعی غیر عادلانه بودم بی شک همانطور رفتار می کردم که آنها کرده اند بل بیرحمانه تر . جناب عالی چطور ؟ منصفانه بگوئید اگر از برتری علمی که سهل است حتی اگر از برتری مادی برخوردار بودید به دریاهای تازه یانه نمی زدید ؟ پایتخت ها را به آتش نمی کشیدید ؟ سوغات ها را ویران نمی کردید و بار خانه های جواهر و زر و سیم برای اكمال شکوه و جلال دستگاه خود فراهم نمی آوردید ؟ چه جوابی دارید جز اینکه بگوئید : کون زعانه دگر گشت و من دگر گشتم .

باید بتأکید بگویم که بهیچ وجه منظورم این نیست که مثلاً جنابهای سفیدپوستان رودزیا و افریقای جنوبی را مجاز و موجه جلوه دهم . اما پاسخی که آنها به همه اعتراضات می دهند این است که می گویند ما از حیث هوش و دانش و فن بر بومیها تفوق داریم ، ما توانستیم معادن را استخراج کنیم ، تأسیسات صنعتی بوجود آوریم ، تولیدات دامی و کشاورزی را افزایش دهیم و این همه را مدیون هوش و دانش خود هستیم . این برتری به ما حق می دهد که بومیان عاری از دانش را تحت تسلط خود در آوریم . البته می دانید که این حرف را بامسطق عقل سوداگر نمی توان زد کرد ولی ما منطق دیگری هم داریم و آن منطق عواطف انسانی است . فقط عاطفه بشری است که می گوید هیچ نیروی چه مادی و چه معنوی نباید حق آزادی طبیعی را از هیچ انسانی هر قدر هم که ضعیف و عقب مانده باشد

و تنه اختیار کرده است . ( اگر چنین بیانگرند ، ایشان را به معاملاتی که بالدوین با « جورج شویلر » ( G. Schuyler ) می کند ، حواله میدهم ) . برعکس این تصور ، بالدوین ، الزاماً از وجود اشخاص بعنوان مرجع استفاده می کند تا چگونگی پایان کار « جنبش » را - آن گونه که پایان یافت - شرح کند . و این سخن است که تقدیران تیزبین « بالدوین » بر آن گواهندند . یارزترین نمونه این مشه خود اوست . بالدوین در هراسها و نا امنی ها و حتی شاید در نظراتش درباره شهرت و نام آوری خود - که سنگر تدافعی او در برابر هراسهایش شده است - نشان میدهد که قسمت اعظم وجود او هرگز بر تأثیرات محیطی که در آن زاده شد ، غالب و قایق نخواهد آمد . و قسمت دیگر او برای همیشه بعنوان پسرک مقدس زاغه ها باقی خواهد ماند .

این کابوس همگانی نسل اوست ، بزرگترین و پایدارترین موفقیت « جنبش » آن گونه که امروز آشکار شده است ، تغییر شکل این هراسها به احساس اعتماد ژرف نسل بعداز بالدوین است ، احساس ژرفی که باوجود هر گونه شستشوی مغزی ، اعتقاد دارد که « سیاه زیباست » . بالدوین و این « نسل » نوپا یا کمی بدگمانی

## مدل آرام



کفش تابستانی توری مخصوص  
آقایان و جوانان  
قیمت ۲۰۰ ریال

در تمام فروشگاههای کفش پستی

کفش پستی

خدمت ملت ایران



## هنوز هم

سیاه زیباست

رتال جامع علوم انسانی  
(بقیه)

فروخته اند ، روزی گذرشان به « آپولو » در محله « هارلم » بیافتد ، آنان را هوشاوند کرد . آنگونه که يك بکتالیست جوان درباره يك خواننده نامدار سیاهپوست به من می گفت : « ما او را با گوجه فرنگی به لجن خواهیم کشید . »

بالدوین نه هو خواهد شد و نه با گوجه فرنگی به پیشبازش خواهند رفت . واقعیت امر - چنانچه این کتاب نیز نشان میدهد - اینست که بالدوین تنها نویسنده نسل قدیم است که می تواند با این نسل نوپای بهبود خواه پویا ، کنار آید ، نسلی که ابتدا در حد عالی بی تفاوتی و بی خبری و مردم گریزی ، گذران زندگی نمی کند - تنها کاری که باید بالدوین به انجام رساند ، اینست که در « خویشتن خویش » سفری کند و به « خانه و کاشانه اش » باز آید ، - حتی اگر چنین بازگشتی از طریق افریقای سیاه دردمند آزادی طلب باشد در بازبین تحلیل ، به این می اندیشم که برای يك نویسنده نامدار امریکائی ، هیچ ستایشی ژرفناک تر و عظیم تر از این وجود ندارد .

چشم در چشم یکدیگر دوخته اند - گرچه این نسل برشانه های بالدوین تکیه زده و از قدرت دراکه و شعور کمال یابنده و بوجهی شورانگیز او بهره مند می شود .

شهرت و اعتبار و اسم و رسم پرستی ، ظاهراً مفهوم و معنائی برای این نسل نو پا در بر ندارد ؛ ایشان آشکارا نشان دادند که اگر برخی ستارگان و نامداران سیاهپوست که خود را به « نظام

از گاردین

ترجمه : ج . نوائی